

متن پرسش

سلام علیکم: حضرتعالی طی این ایام اخیر به کرات فرموده اید ما در مسیر حضور تاریخی خود در شرایطی قرار داریم که دیگر مواظب نیستیم که سیل جهانگیر فرهنگ غربی ما را با خود ببرد، بلکه در شرایطی قرار داریم که می‌توانیم، دنیای مدنی خود را شکل دهیم که آن نه دنیای غرب است و نه دنیای گذشته خود. من نزدیک چند سال هست بصورت جدی وارد مباحث شما شده ام و الحمدلله از محضرتان واقعا بهره بردم و به مطالعه و استماع آثار نوشتاری و صوتی تان مشغول شدم و دیدم که حضرتعالی به مراتب ویژه در کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» و کتاب «تمدن زایی شیعه» بر روی مراقبت نسبت به نفوذ فرهنگی و استحاله انقلاب و حتی تقلب ارزشی در جامعه هشدار داده اید و سعی در تبیین هویت و چشم انداز تاریخی داشته اید که با انقلاب اسلامی به طلوع آمده و ما می‌توانیم از طریق آن حس حضور در این تاریخ رو داشته باشیم و در تقدیر توحیدی زمانه مون حاضر بشویم. اما کمی تعبیر اخیرتان مبنی بر اینکه دیگر نباید نگران سیل و نفوذ فرهنگ مدرنیته در کشور و انقلاب باشیم مبهم است. تلقی شخصی من این است که باید با خودآگاهی و توجه به اینکه بر عهد غربی نمی‌توان شالوده تمدن اسلامی و ادامه فعالیت در بستر انقلاب را داشت، بایستی عهد دینی مان را تجدید کرده و به تصرف در جوهره مدرنیته پرداخته و روند تصرف و استحاله را در پیش بگیریم. کما اینکه حضرت امام متوجه شدند می‌توان با تعیین ولایت فقیه و اجرای ولایت الهی بعنوان نقطه ثقل سیاسی جامعه، ساز و کاری مثل مردمسالاری را با توجه به اینکه هویت جمعی و در عین حال اینکه هر فردی جهانی شده و جهانی متعالی دارد با مختصات معین در ذیل نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه مستحل نمودند. ولی به نظرم هنوز مسئله تهاجم فرهنگی و نفوذ و استحاله به قوت باقیست و اتفاقا مانعی برای تجدید عهد دینی و تصرف در جوهر مدرنیته و گشودن افقی ماورای مدرنیته است و سعی اش بر مدار گسست ما با عهد دینی مان ویژه در این تاریخ است و سعی دارد ما را به فضایی ببرد که خود را ذیل اندیشه و انسان تراز مدرن معنا کنیم و نظام سازی کنیم و در عین حال هم مناسکی مثل نماز رو بجا بیاوریم ولی ادبیات ما ادبیات انسان ابزار ساز بیکن و ادبیات توسعه باشه. هر چند باور دارم حضرتعالی هم در بطن همین جمله باور به ضرورت خودآگاهی در تهاجم و استحاله تمدنی و فرهنگی انقلاب دارید و در عین حال نسبت به عقل تکنیکی هم به جد باور دارید نباید بی توجهی شود، ولی کمی این سخن برایم ابهاماتی داشت و ان شاء الله با تبیین خودتان امید دارم رفع بشود.

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! عهد دینی را تجدیدکردن و با آن روحیه در جوهر مدرنیته، تصرف نمودن، اراده‌ی مهمی است که حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در مقابل ما گشوده‌اند. و این که می‌فرمایید باید نگران تهاجم فرهنگی بود، حرف درستی است. زیرا تا مردم ما متوجه‌ی حضور تاریخی خود نشده‌اند، چنین مشکلی در میان است و به همین جهت باید بیش از پیش مردم را متوجه‌ی حقیقتی کرد که در جانشان به اراده‌ی الهی برای حضور در این تاریخ نهفته است. عرایضی تحت عنوان «انقلاب اسلامی و جهان گمشده» شده است که چند نکته‌ی آن را جهت نظر به افقی که در پیش است؛ خدمتتان ارسال می‌دارم: موفق باشید

حیا و حریم

۳. نمونه‌ای روشن از جهان گمشده را می‌توان در غفلت از «حیاء» و «حریم» دانست. گوهر زندگی اصیل، «حیاء» و رعایت «حریم افراد» است. «حیاء»، موجب می‌شود تا انسان‌ها از آشکارساختن و نمایش و برخوردهای تند پرهیز کنند و «حریم»، نگاهبان مرزها است. حریم، فقط نوعی جدایی نیست. هرچند هاله‌ای را ایجاد می‌کند که مانع تجاوز دیگران باشد، ولی ضمن آن که تمامیت آدمی را حفظ می‌کند، حریم دیگران را نیز نگه می‌دارد. زیرا اساساً در صورتی می‌توان حریم داشت که برای حریم دیگران هم اهمیت قائل شد. حریم، طرفین را به هم می‌پیوندد، بدون آن که در هم‌شان آمیزد. آن‌ها را با هم یکی می‌کند، بی‌آن که به اختلاط بگرایند. آن صمیمیت، غیر از اختلاط و ترکیبی است که امروز در جهان مدرن باب شده است. این دو با هم تفاوت جوهری دارند. زیرا صمیمیت واقعی در صورتی میسر است که حریم‌ها حفظ شود.

بازگشت به ادب ایرانی و همدلی اسلامی

۴. حریم، شهوات را به «عواطف» و خواست‌ها را به «تمنّا» و توقعات را به «تفاهم» تبدیل می‌کند. حریم، فقط در روابط اجتماعی مصداق نمی‌یابد بلکه می‌توان جوهر آن را در نحوه‌ی همزیستی مرد و زن، در تنظیم فضای خانه، در تقسیم فضای شهر، در لباس پوشیدن، در عفت کلام و در تعارف و تواضع جستجو کرد، با نحوه‌ای از سازش و سکوت و بردباری.

حریم، حافظ خلوت فرد است و بستری است برای شکفتگی ذهنی، فضایی است که امکان سیر در حالات درون را به انسان می‌دهد و همان‌طور که امروز با روح غربی، محیط زیست در معرض نابودی است، خلوت درونی انسان‌ها هم در معرض آلودگی است. زیرا حریمی که حافظ محیط ذهنی است مورد اصابت قرار گرفته و به اعتباری دیگر گمشده است.

حریم، عامل مؤثر در ایجاد هماهنگی ناشی از طلب یگانگی با مبدء هستی و طبیعت و اجتماع انسان‌ها است. هماهنگی در صورتی میسر است که هیچ‌چیز از مقام خود فرو نیفتد و جای دیگری را نگیرد و اختلاط پدید نیاید و موقعی که همه‌چیز در جای خود است، تصرف، تعدی و رقابت از میان می‌رود و در غرب این نوع هماهنگی به هم خورده و تبدیل به نظام مدنی شده و برخوردها و اجتماع‌ها در قالب ساعت ملاقات و قرار قبلی شکل گرفته و ساعت، حاکم بر روابط عمومی شده است و آنچه نوعی رابطه‌ی عاطفی بود، به ارتباط قانونی و فرمول‌های خشک آداب تبدیل شد. در نتیجه طبقه‌بندی‌هایی که از این راه به وجود آمد دیگر حریم نبود، فاصله بود و مرزهای جدایی به صورت قراردادهای قانون بر ما تحمیل گشت و از آن طرف آن صمیمیت مقدس مبدل به آمیزشی شد که دیگر نه مرزی می‌شناسد و نه حریمی و بعضاً این نوع به ظاهر صمیمیت چه اندازه به خشونت مبدل می‌شود. با حضور در فرهنگ غربی، به نام انتقاد نه تنها چیزی برای هم باقی نمی‌گذاریم و زخم‌های التیام‌ناپذیری بر روان هم‌دیگر وارد می‌کنیم، بلکه با خشونت‌های مشمئزکننده، بی‌ادبی را به نهایت می‌رسانیم، زیرا در ادب غربی فقط رعایت اصول اجتماعی و مدنی، ادب به حساب می‌آید و این غیر از آن فروتنی است که مجال شکفتگی به دیگران می‌دهد. ادب غربی، زائیده‌ی همکاری قانونی است و ادب ایرانی اسلامی، پرورده‌ی همدلی و همدمی است. انقلاب اسلامی، مسیر برگشت به ادب ایرانی و همدلی اسلامی است.

حیاء؛ بازتابی از «راز»

۵. حالتی که حریم را آشکار می‌کند و جان می‌بخشد، «حیاء» است. حیاء احساسی آمیخته با «راز» است. حیاء می‌پوشاند و می‌گشاید و از نمایش می‌پرهیزد. حیاء، نحوه‌ی بروز حریم است و به یک اعتبار کاشف است و به یک اعتبار حاجب.

جامعه‌ای که افراد آن آراسته به «حریم» و «حیاء» باشند، جامعه‌ای است گشوده به راز. حیاء، بازتابی است از وجه رازآمیز عالم در حریم ارتباطات اجتماعی.

زنی که پوشش لازم به تن دارد و بدون شتابزدگی، خرامان راه می‌رود، ضمن آن که خود را پوشانده، به حرکاتش دو چندان معنا می‌دهد. زیرا آن نوع پوشیدگی در حین دفع، نوعی به ظهور آوردن حیاء و وقار و رعایت حریم‌ها نیز هست. به همین جهت در جامعه‌ای که حریم واقعی باشد، حیاء نیز هست.

در حریم میان زن و شوهر، در سکوتی که استاد را به طالب دانش پیوند می‌دهد، در فروتنی میان دوستان، در احترام فرزند به والدین، نوعی محوشدن است در برابر دیگری، مثل محوشدن ماده‌ی تابلوی نقاشی در صورت‌های تابلو، از آن جهت که آن رنگ از آن به بعد خود را در کلیت تابلوی نقاشی شده احساس می‌کند. و این‌ها همه در فضای تمدنی خاصی صورت می‌گرفته که امروز از منظر

ما پنهان شده و تنها امیدی که برای برگشت آن جهان گمشده در میان است، به تحقق رسیدن اهداف انقلاب اسلامی است.